

علامه جوادی آملی

اصول پانزده‌گانه تمدن‌سازی^۱

۱. مفاتیح الحیات، آیت‌الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ (مقدمه).



اصل یکم. تمدن جامعه انسانی در آئینه تدین او ظهور دارد و ظهور هر گونه برازندگی او در گرو استقرار در مقطع چهارم از اسفار چهارگانه سالکان الهی است.^۲ چهارمین میدان مهاجرت از اسفار اربعه، سفر از خلق به سوی خلق با حق است. چنین مسافری همراه با حق همراه بوده و از منظر حق، جهان جماد و نبات و حیوان و انسان و فرشته را می‌نگرد و در قلمرو هر یک حکم مناسب دارد. جامعه حق مدار هیچ موجودی را بدون روح حاکم بر آن، یعنی حقیقت که ظهور حق مطلق است، بررسی نمی‌کند و هنگام تدوین قانون، اجرای قانون و تطبیق عملکرد مجریان برابر قانون مدون، یعنی قضا و داوری، قالب هر چیزی را با قلب تپنده آن، یعنی حقیقت یاد شده، ملاحظه می‌کند. نمودار کامل حق مداری را می‌توان در سیرت ولوی و سنت آن حضرت مشاهده کرد که برخاسته از سیرت ولوی وی بود که خواسته‌ای جز حق نداشت و تابلوی دلپذیر «عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»^۳ در فضای باز و آزاد چنین جامعه‌ای راهنمای همه رهپویان حق محور است.

اصل دوم. حق مداری که عنصر محوری سفر چهارم از اسفار چهارگانه است گاهی در مزارت فلسفه و کلام ظهور دارد و زمانی در آئینه سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و مانند آن. آنچه در مفاتیح الحیاة مطرح است صبغه دوم است نه جلوه اول؛ هر چند انسان مسافری که به این مرحله باریافت همه شئون یاد شده را داراست، بلکه بر اثر کون جامع بودن خود، شاهد حضرات چهارگانه دیگر خواهد بود، همچنان که هویت خویش را به عنوان حضرت پنجم مشاهده می‌کند؛ لیکن طرح والای آن، بارگاه رفیعی می‌طلبد که برتر از حوصله این نوشتار است، بنابراین مقصود از حق مداری سفر چهارم، نه ارزیابی ظاهر و مظهر جهان هستی است که فن عرفان عهده‌دار آن است و نه بررسی واجب و ممکن (اعم از امکان ماهوی و فقری).

است که فن فلسفه و کلام تولیت آن را متعهد است، بلکه رعایت حقوق ناسوتی و اهداف آفرینشی اشیا و اشخاص است که هر موجودی در جای خود قرار گیرد و بهره صحیح از آن برده شود و در مجموع نظام هستی جای ویژه هر چیزی ملحوظ گردد که فن تمدن یابی و جریان مدیریت جامعه متکفل آن است.

اصل سوم. حق محوری در تدبیر نظام اجتماعی با سه عنصر مهم جهان دانی، جهان داری و جهان آرایبی سامان می پذیرد، به طوری که هر لاحق مرهون سابق و هر سابق پایه لاحق خواهد بود. زیبایی و تجلی هنر که مایه آرایش صحنه هستی است به حیات جامعه فرح می بخشد و جمال آن را تأمین می کند و هرگز نمی توان عرصه زندگی را بدون آرایش آن به خوبی اداره کرد. به کارگیری هنر مسبوق به اتقان بنا و استحکام ساختارهای اساسی جامعه است و این مهم را فن شریف جهان داری اداره می کند و تدبیر و مدیریت هر ساحتی فرع معرفت هستی شناسانه آن عرصه است که فن عریق جهان دانی کفیل آن است؛ یعنی مواد نظام بخش مدیریت برگرفته از مبانی کشورداری است و آن مبانی از منابع جهان دانی که ریشه اصلی آن معرفت وحیانی و شاخه های کاشف آن عقل برهانی و نقل معتبر است، استنباط می شود، وگرنه هوامداری جای حق مداری را غصب و هوس محوری جای عقل و عدل محوری را اشغال خواهد کرد.

برای نمونه مواد حقوقی سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و مدیریت را مبانی عدل، استقلال، آزادی، امنیت، امانت، محیط زیست، حُسن هم جواری، زندگی مسالمت آمیز، احترام متقابل و مانند آن تشکیل می دهد و مهم ترین مبنا در میان مبانی یادشده همانا عدل است.

مفهوم عدل - یعنی هر چیزی را در جای خود قرار دادن - بسیار روشن است، اما حقیقت عدل در نهایت خفا و پوشیدگی است؛ زیرا کسی می تواند هر چیزی را در جای خود قرار دهد که جای اشیای جهان و منزلت اشخاص و جایگاه نژاد، اقوام، قبایل، زنان، کودکان، مردان و... را کاملاً بداند و کسی از چنین اطلاع کامل و جامعی برخوردار است که آن ها را آفریده باشد و آن فقط خدای یکتا و یگانه است و کسی از آگاهی خدا باخبر است که از قداست نبوت، روحانیت رسالت و شرافت وحی نبوی و ولوی بهره برده باشد و کسی از رهنمود وحیانی انسان کامل معصوم، یعنی پیامبر(ص) و امام معصوم(ع)، آگاه است که عقل برهانی را به وسیله اشاره آن ذوات قدسی شکوفا کرده باشد: «يُثْبِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول»^۴ و نقل معتبر را از آنان گرفته باشد و فن شریف مدیریت را که هنر مخصوص خداداد است در صحابت این دو بال توانمند معرفتی قرار دهد، تا از هماوایی آن ها عناصر اصلی مثلث جهان دانی، جهان داری و جهان آرایبی سامان یابد.

اصل چهارم. تمدن ناب وقتی در آیین تددین ظهور می کند که عناصر محوری آن حق مدار باشد و آن عناصر سه گانه عبارتند از: قانون، هیئت حاکم (مجریان و داوران) و مردم.

۱. قانون حق مدار از آفت افراط و آفت تفریط مصون است و چنین چیزی همان هسته مرکزی عدل است و عدل - همان گونه که در اصل سوم یاد شد - عبارت از قرار دادن هر چیزی در جای خود است. هیچ کس از جای اشیا و منزلت اشخاص آگاه نیست، مگر آفریدگار آن ها، بنابراین عدل را باید از وحی الهی دریافت کرد و وحی تشریحی خدا را غیر از پیامبر(ص) کسی دریافت نمی کند. خصیصه بهره مندان از سفر

چهارم، یعنی مهاجران حق پوی، حق جو و حق رو این است که در تشخیص وحی الهی و وحی شیطانی «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»^۵ صائب و در تمییز نبی از متنبی مصیب و در تفکیک معجزه از سحر کارآمد و در تفریق دعوای مشفوع به شاهد صدق از ادعای موتور و کاذب کامیابند؛ زیرا ره توشه مسافر مقطع چهارم حق، راحله او حق، صراط او حق، همراه و راهنمای وی حق و سرانجام مقصد و مقصود او در تمام شئون علمی و عملی حق خواهد بود و حکمت متعالیه غیر این مسافر را راهی سفر چهارم نمی‌داند. چنین قانون و آورنده آن غیر از قرآن حکیم و حضرت ختمی نبوت (ص) نخواهد بود و پاداش رسالت وی نیز جز پیوند ناگسستنی با دودمان مطهر و معصوم وی نیست: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ».^۶

۲. هیئت حاکم (مجربان و داوران) مؤمنان به قانون در دو بخش عقیده و عمل (شامل عمل نفسانی و بدنی) یعنی دو عنصر اصیل ایمان و آیمان‌اند. به آنچه خداوند به وسیله قرآن و عترت فرمود ایمان دارند و به آن متخلفتند و برابر آن عمل می‌کنند و این همان عنصر یکم به نام ایمان است و به آنچه به جامعه تعهد سپرده‌اند پای‌بندند؛ خواه در جمع کوچک داخلی به نام تعهد ملی و محلی و خواه در جمع متوسط با همجوار به نام تعهد منطقه‌ای و خواه در جمع بزرگ جهانی به نام میثاق بین‌المللی و این همان آیمان است. مهم‌ترین پیچیدگی عصر حاضر که دوران دین‌گریزی و زدودگی اخلاق است فقدان همین اصل دوم یعنی ایمان است. قرآن کریم راز ضرورت مبارزه با طاغیان استکبار، یاغیان استعمار، باغیان استثمار، مکاران استثمار و بالأخره سوداگران استعباد را همین فقدان پای‌بندی به تعهد بین‌المللی و میثاق

جهانی و عدم وفا به سوگند می‌داند: «قَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ»^۷ نه «لا إيمانَ لَهُمْ»؛ زیرا با کافر می‌توان زندگی مسالمت‌آمیز داشت، ولی با مستکبر هرگز. به هر تقدیر عنصر دوم تمدن برین که فقط در چهره تدین ناب محلی دارد، برخوردار از حاکمانی است که هم با خدا و هم با خود و هم مردم - اعم از داخلی و خارجی - براساس عدل برگرفته از حق محوری مسافران مقطع چهارم با روح و بدن وفا دارند.

اصل پنجم. تمدنی که در آیین تدین ظهور دارد مشروعیت خود را همانند تدین شریعت محور ارزیابی می‌کند. شریعت الهی در مدار ثبوت و اثبات می‌گردد. از ثبوت شریعت به «قانون‌گذاری» یاد می‌شود و از اثبات آن به «قانون‌شناسی». قانون‌گذار کسی است که هر چیزی را در جای خود قرار دهد و کسی توان چنین کار سترگی را دارد که جای اشیا و اشخاص را بداند و نسبت به وضع آن‌ها در موطن اصلی خود توانمند باشد و چنین کسی همان خواهد بود که بدون شریک و ظهیر، اشیا و اشخاص را آفرید و این ذات پاک جز خدا نیست؛ از این رو قانون‌گذاری در اختیار خدای سبحان که به صورت «إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ»^۸ بیان شده همین است.

قانون‌شناس مستقیم که از آن، آگاهی معصومانه دارد انسان کامل معصوم به نام حضرت ختمی نبوت (ص) است که بدون واسطه یا باواسطه فرشته امین، وحی را از خدای واضع قانون درمی‌یابد و هیچ کس در وحی‌یابی تشریحی شریک یا ظهیر او نخواهد بود، هرچند به برکت این ذات قدسی همه علوم و احکام و حیانی به دوده طاها و اسره یاسین منتقل می‌شود و آن ذوات قدسی نیز بدون تعلم در مکتب بشر عادی از دانش‌های آسمانی آگاه می‌شوند. بعد از مرحله

نخست یعنی قانون‌گذاری که منحصرأ در اختیار خداست و بعد از مرحله دوم یعنی وحی‌یابی درباره قانون‌شناسی که منحصرأ به انسان کامل معصوم (ع) ارائه می‌شود، نوبت به مرحله سوم می‌رسد که دومین مقطع قانون‌شناسی است و آن اینکه جامعه بشری به وسیله برهان عقلی یا دلیل معتبر نقلی کشف می‌کند قانونی که خدا به پیامبر (ص) آموخت چیست. بنابراین اثر برهان عقلی همانند دلیل معتبر نقلی آن است که یک متفکر از راه تأمل و تدبیر در منابع معرفتی به مبانی برسد و از مبانی به مواد فقهی و حقوقی راه یابد؛ چنان‌که رهاورد دلیل معتبر نقلی نیز غیر از این نخواهد بود. عصاره آن که از دلیل‌های رایج دینی به دست می‌آید همانا کشف اراده خدا و پی بردن به احکام مجعول الهی از یکی از دو راه یادشده است و عقل و نقل هر دو حجت شرعی‌اند و محصول هر یک در صورت اجتماع شرایط، حجت قابل اعتماد بلکه ضرورت اعتناست.

اصل نهم. مشروعیت یک قانون گاهی بر اساس تشریح صاحب شریعت است و زمانی بر پایه تأیید و امضای اوست. مشروعیت تأسیسی از ابتکارات قانون‌گذار است و غیر از دلیل نقلی معتبر، کاشف دیگر ندارد و هر چند برهان عقلی بر خلاف آن اقامه نخواهد شد، هیچ کشفی از ناحیه دلیل عقلی نسبت به آن وجود ندارد. مشروعیت تأییدی و امضایی از ابتکارات قانون‌گذار است و برهان عقلی اکتشاف و شناسایی آن را بر عهده دارد و گاهی دلیل نقلی خاص در امضای آن وجود دارد و زمانی با سکوت آوردندگان قانون الهی؛ یعنی آنان با اینکه کاملاً مطلبی را در میان عقلای جامعه مشاهده می‌کنند و توان منع از آن را دارند چیزی نمی‌گویند. مشروعیت این بخش از قوانین دینی به تأسیس عقل نخواهد بود؛ هرگز قانون دینی، بشری نمی‌شود، چون عقل انسان فقط سراج است و هرگز «چراغ» کار «صراط» را نمی‌کند، بلکه راه را قبلاً راه‌آفرین مهندسی می‌کند؛ آنگاه آن را به وسیله چراغ عقل یا نقل و گاهی به سبب هر دو برای جامعه بشری روشن می‌کند و در مواردی که امور جامعه بر مبنای عادت‌های قومی و سنت‌های فرسوده قبیله‌ای سامان می‌پذیرد و صبغه عقلانیت ندارد به وسیله دلیل خاص یا عام ردع شده و مردود می‌گردد. قسمت مهم مشروعیت تأسیسی و ابداعی را می‌توان در دستورهای عبادی مشاهده کرد که عقل برهانی در تشخیص و تشکیل آن سهمی ندارد؛ همانند نمازهای معین با کیفیت‌های ویژه و مناسک حج و روزه یا دستورهای عبادی دیگر که هیچ یک در معرض تشخیص عقل بشری واقع نمی‌شوند و بخش مهم مشروعیت تأییدی و امضایی را می‌شود در احکام عقود تجاری (به معنای عام) ارزیابی کرد که در بسیاری از آن‌ها اولاً استقرار



قانون حق مدار از آفت افراط

و آفت تفریط مصون است

و چنین چیزی همان هسته

مرکزی عدل است و عدل

همان‌گونه که در اصل

سوم یاد شد. عبارت از قرار

دادن هر چیزی در جای خود

است، هیچ کس از جای

اشیا و منزلت اشخاص آگاه

نیست، مگر آفریدگار آنها،

بنابراین عدل را باید از وحی

الهی دریافت کرد

بنای خردمندان جامعه احراز می‌شود و ثانیاً در معرض بودن چنین بنای عملی نسبت به امامان معصوم (ع) ثابت می‌گردد و ثالثاً هیچ‌گونه منعی خواه به صورت قول و خواه به صورت فعل از آن ذوات قدسی (ع) وجود ندارد و رابعاً این عدم منع و فقدان ردع و جلوگیری با تمکن آن‌ها از آن بوده است. عقل برهان مدار در چنین فضایی مشروعیت آن را کشف می‌کند و اگر بر دلیل نقلی دست یافت آن را امضای دلیل عقلی می‌داند که عقلاً به استناد آن، چنان بنایی را تأسیس کردند. بررسی قوانین عقود مانند مضاربه، مساقات، مزارعه، مغارسه و... کاملاً نشان می‌دهد که مشروعیت اصل آن عقود و کیفیت وفای به آن‌ها بدون ابداع و صدور دستوری خاص درباره زمان و زمین غرس، هرس، آبیاری و بالآخره کاشت، داشت و برداشت نشان تأییدی و امضایی بودن - و تأسیسی نبودن - این‌گونه از عقود اسلامی است.

اصل هفتم. فرق اساسی بنای عقلا و حکم عقل سبب تمایز تأیید و امضا از یکدیگر خواهد بود؛ یعنی برهان تام عقلی اصلاً نیازی به دلیل نقلی ندارد و اگر چنین دلیلی یافت شد در جایگاه تأیید برهان عقلی تلقی می‌شود؛ لیکن بنای عقلا حتماً نیازمند به دلیل معتبر نقلی جهت امضاست و اگر چنین دلیلی یافت شد به‌عنوان امضای بنای آن‌ها - نه تأیید - تلقی می‌گردد و سرّ این تفاوت عمیق آن است که برهان عقلی از سنخ علم است، نه فعل و علم برهانی حجیت خود را به همراه دارد و محتاج امضا نیست، ولی بنای عقلا از سنخ فعل است، نه علم و فعل غیر معصوم هرگز حجت الهی نخواهد بود، لذا نیازمند به امضا و متمم است که آن متمم محور حجیت بنای مزبور و عبارت است از قول، فعل و سکوت معصومانه انسان کامل معصوم (ع) که

کاشف از حکم خدای سبحان است، به طوری که بدون چنین دلیل نقلی نمی‌توان به اعتبار شرعی چنان بنای معهودی پی برد. اکنون که با تمایز بنای عقلا و برهان عقلی از یکدیگر، تفاوت تأیید و امضا از همدیگر معلوم می‌شود، توجه به نکته دیگر سودمند است و آن اینکه امضای بنای عقلا و تنقیذ سنت دارج میان آن‌ها از قبیل اجازه عقد فضولی نیست، زیرا عقد فضولی بدون امضای مالک واقعی هیچ اثر تملیکی نداشته و بدون تنقیذ وی فاقد تبدیل عوض و معوض خواهد بود؛ زیرا عاقد فضول نه مالک کالا است و نه ملک آن، نه مستقل در نقل آن است و نه مأذون. شخصی که نسبت به چیزی نه ملک دارد و نه ملک، بیگانه خواهد بود و انشای بیگانه خارج از ساحت تأثیر و تأثر است و قبل از اجازه مالک یا ملک هیچ سهمی از اثربخشی را ندارد. آنگاه که مؤثر می‌شود ارتباط آن عقد از فضول منقطع است و به مالک یا ملک مرتبط می‌شود؛ یعنی با اجازه کسی که زمام نقل و انتقال کالا و عقد سرگردان و شناور در اختیار اوست بر اثر استناد به صاحب اصلی خود مستقر می‌شود و عقد او محسوب می‌گردد و مشمول دلیل لزوم وفا می‌شود و مخاطب و مأمور به وفای به عقد کسی است که زمامدار کالا است و با تنفیذ عقد فضول آن را به خود استناد داده و چنین عقد شناوری عقد او به حساب می‌آید و او نیز مأمور به وفا می‌شود؛ ولی امضای بنای عقلا از این قبیل نیست، بلکه از سنخ پرده‌برداری در مقام اثبات است، نه ثبوت؛ یعنی با امضای بنای عملی آنها به وسیله انسان کامل معصوم (ع) کشف می‌شود که از راه خردمندان جامعه به مقصد رسیده و صراط مستقیم بود و مقصود از کشف در اینجا غیر از کشف در اجازه عقد فضول در برابر نقل آن است، زیرا در جریان عقد فضول تأثیر آن فقط

به اجازه صاحب کالا خواهد بود؛ خواه ظرف تبدیل خارجی همان ظرف عقد باشد که از آن به کاشف بودن اجازه یاد می‌شود یا ظرف اجازه باشد که از آن به ناقل بودن اجازه تعبیر می‌شود. با اجازه زمامدار کالا عقد بی‌روح و مرده فضول زنده می‌شود، ولی با امضای معصوم (ع) معلوم می‌شود که بنای عقلا زنده بود، هر چند حیات آن روشن نبود. در حقیقت معنای کشف اصابت واقع در جریان تنفیذ بنای عقلا کاملاً قابل تبیین است، به گونه‌ای که می‌توان از آن به اعلام صواب یاد کرد، نه تنفیذ مصطلح یا اجازه متعارف؛ یعنی امضای معصوم (ع) به یکی از راه‌های معهود به منزله اعلام به حق بودن بنای مزبور و صواب بودن روش آنهاست. در این صورت معلوم خواهد شد که چنین بنای عملی دارای پشتوانه علمی بوده و از عقلانیت برخوردار است که خود کاشف معتبر از حکم شارع است و اگر عقلانیت علمی پشتوانه بنای عملی عقلا بود و توان تبیین برهان عقلی مستور در بنای مشهور و قدرت تعلیل عقلی محبوب در پشت بنای ظاهر حاصل شد آن دلیل عقلی نیز همانند دلیل معتبر نقلی عهده‌دار امضای بنای یادشده و مسئول تنفیذ آن خواهد بود.

اصل هشتم. اسلام که جهان شمولی خود را با دو اصل کلیت و دوام یعنی همگانی و همیشگی بودن خویش اعلام داشت، کیفیت تعامل صحیح بشر با یکدیگر و نیز با زمان و زمین و سپهر، همانند چگونگی رفتار و گفتار و کردار با ساحت فراطبیعت را به خوبی بیان کرد و نحوه تبیین آن به این است که اصول جامع و مبانی کلی را به وسیله عقل و نقل که کاشفان معتبر از حکم خدایند بیان کرد و قدرت تحلیل، تعلیل، توجیه و استنباط مسائل خاص و فروع جزئی را

در نهان انسان نهادینه کرد و برای شکوفایی ذخایر فطری و دقایق عقلی او پیامبران خود را با نوآوری‌هایی که در دسترس بشر نبوده و نیست اعزام فرمود؛ آنگاه حوزه حیاتی وی را در سه بخش محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی تشریح کرد. سپس وی را با دل‌مایه فطری و جانمایه عقلی از یک سو و سرمایه نقلی از سوی دیگر مأمور به معمور کردن عصر و مصر خود کرد و چنین دستور داد: «... هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرْوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»^۱. استعمار در فرهنگ قرآن که از برجسته‌ترین واژه‌های وحیانی است عبارت از آن است که خدا تمام نعمت‌های لازم را فراهم کرد و همه امکانات بهره‌وری صحیح از آنها را در اختیار بشر نهاد و هوش فن‌آوری و نبوغ ابتکار را به وی ارزانی داشت و هرگونه مانع و رادع را از سر راه نوآوران برداشت و برتر از همه به صورت فرمان الهی از جامعه بشری خواست که محیط زندگی خود را معمور کند و سیادت سیاسی و استقلال اجتماعی و دینی خود را در پرتو استقلال همه جانبه اقتصادی و فرهنگی فراهم کند تا نه عبد دیگری شود و نه در تعبید دیگری قدم بردارد؛ نه کژراهه رود و نه راه کسی را ببندد، زیرا دیگران نیز در این مائده و از این مأذبه سهمی بسزا دارند و این واژه دلپذیر استعمار قرآنی به صورت گوش‌خراش‌ترین کلمه و زنده‌ترین واژه درآمد که گروه طغیان و بغی و قداره‌بند یاغی، مردم زیر سلطه خود را وادار می‌کنند تا از همه امکانات ملی و سرمایه‌های مرزبوم خود به نفع آنان کار کنند و حداقل بهره را برای ادامه حیات کارگری از آن خود بدانند. این‌گونه ظلم‌های بشری بدترین تحریف درباره رهاورد وحیانی انبیاست. زیرا جامعه آزاد را برده کردن، غصب کرامت و ظلم به خلافت الهی است.

اصل نهم. راز جاودانگی اسلام در داشتن منابع غنی اولاً، و تشویق به استنباط مبانی قویم از آن منابع سرشار ثانیاً، و ترغیب به استخراج مواد فقهی، حقوقی، اخلاقی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، درمانی و... ثالثاً، نهفته است و به منظور تکامل برداشت از منابع عقلی و نقلی و تعامل بیشتر با آنها دو طرز اجتهاد را به جامعه بشری تعلیم و یادآوری کرد که هر یک مکمل دیگری است، هرچند یکی از آن دو اصلی‌ترین سبک اجتهاد است؛ اجتهاد نخست که اصلی‌ترین سنخ آن به‌شمار می‌رود همان است که در حوزه‌های علمی رایج و در میان مجتهدان فن شریف فقه و اصول دارج است که با دراست سالیان متمادی به ملکه استنباط بار می‌آیند و با مجموع دو حرکت یکی از مطلوب به مبدأ معلوم و دیگری از آن مبدأ به نتیجه مقصود می‌رسند و حکم خدا را با چراغ عقل و نقل هماهنگ می‌فهمند و به آن عمل می‌کنند و چراغدار دیگران می‌شوند. این اصل بنیادین که مفلور عقول بشر است و در میان ملل فرهنگ مدار شناخته و مورد بهره‌وری فرهنگ بانان هر ملت و نحله‌ای قرار داشته و دارد، در بیانات نورانی اهل بیت عصمت و طهارت (ع) مورد تأیید و امضا واقع شده است و حضرت امام صادق (ع) و امام رضا (ع) چنین فرموده‌اند: «انما علینا ان تلقی الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا»؛^{۱۰} «علینا القاء الاصول [الیکم] و علیکم التفرع [التفریع]».^{۱۱}

اجتهاد دوم که صبغه موضوع‌پروری آن واضح و جریان اجرایی بودن، نه تقنینی آن روشن است همان است که در میان اقوال و ملل با گرایش‌ها و منش‌های متفاوت رواج دارد و اسلام قسم زیبا و خیر و عدل و احسان آن را امضا و ترغیب فرمود و به جامعه بشری چنین تعلیم داد: «أَيُّمًا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ هُدًى كَان لَه مِثْلُ أَجْرٍ مِنْ عَمَلٍ

بِذَلِكَ مَنْ غَيْرَ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَأَيُّمًا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةَ ضَلَالٍ كَان عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^{۱۲} این اجتهاد به‌هیچ‌وجه صبغه تشریح نداشته و کاملاً از بدعت منحوس منز و از لوث سنت‌شکنی مبراست؛ زیرا زیربنای مشروعیت قانونی خود را از اصول عقلی و مبانی نقلی گرفته و از اطلاعات و عموماً، مطلوب بودن چیزی را کشف کرده و در کیفیت اجرا و تعامل آن سعی بلیغ شده تا به صورت کاربردی و کارآمد مقبول جامعه گردد؛ نظیر آنچه امام خمینی (ره) جریان راهپیمایی متظاهرانه مسلمانان جهان در آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را جهت تقویت دین خدا و حمایت از عدل و سرکوب ظلم و رهایی قدس شریف (نخستین قبله مسلمانان) از غصب صهبانیه و تجاوز نژادپرستان پایه‌گذاری کردند و مانند هفته وحدت و نظایر آن که به لطف الهی رواج یافت و نیز اختصاص نیمه اسفند در ایران به‌عنوان روز درخت و درختکاری و روز دیگر در سطح وسیع‌تر به‌عنوان روز هوای پاک... که این‌گونه امور از سنخ اجتهاد دوم است که با کارشناسی نخبگان و فرهیختگان هر فن و رشته‌ای پس از احراز اصل مشروعیت و قانونی بودن آن و بعد از بررسی موضوع‌شناسانه همه‌جانبه تصویب می‌شود. غرض آنکه دینی که جامع منبع و مینا و ماده‌های فراوان از یک سو و اجتهادهای متنوع از سوی دیگر است توان آن را دارد که زمان و زمین را درنوردد و پویا و مانا باشد.

اصل دهم. طبق اصل یکم که تصویر تمدن ناب فقط در آیین تددین خواهد بود، سفر چهارم از اسفار اربعه مطرح شد. آنچه تاکنون در طی اصول گذشته بازگو شد همگی سفرنامه چنین

مسافری بود که با رحلت از مراحل سه‌گانه قبلی به مرحله چهارم، یعنی سفر از خلق به سوی خلق با حق، نائل آمد. مهاجران این مقطع چهارم انصار یکدیگرند و همگان از نصرت غیبی برخوردارند. وسایل نقلیه این سفر تربیعی و مستمر از لحاظ سرعت و بطؤ و حضور و غیبت و قرب و بعد و یسر و عسر و درون انفسی و بیرون آفاتی و مانند آن یکسان نیستند، زیرا پایه اساسی این‌گونه هجرت‌ها را معرفت‌شناسی تأمین می‌کند و اصول شناخت‌شناسی و مبانی آن متفاوت است، به طوری که برخی از آنها اصلاً نسبت به سفرهای ملکوتی و معنوی بیگانه‌اند و هرگز شخص مبتلای به آن، هجرت از رجس ماده و رجز طبیعت را تشخیص نداده و درصدد رهایی از عالم ملک به جهان ملکوت و گذار از خلق به حق بر نمی‌آید، زیرا به‌زعم وی تنها راه شناخت حقیقت حس و تجربه حسی است، درحالی‌که موجودات مجرد تام عقلی از توان معرفت‌شناسی نیمه‌تجربی بیرون‌اند، چه رسد به معرفت‌شناسی حسی و تجربی محض. گروه پندارگرای تجربی محض خودم‌حورند و بر مدار هوا و محیط هوس خویش دور باطل را تجربه می‌کنند. ره‌توشه هجرت چهارگانه و زاد راه اسفار اربعه برهان عقلی، دلیل معتبر نقلی و عرفان شهودی است؛ خواه تمام مراحل آن با علم حصولی و مفهوم ذهنی تأمین شود که فیلسوف و متکلم و نیز عارف به عرفان نظری محض با آن مأنوس‌اند و همچنین پیروان نقل معتبر که بعد از فراگیری مضامین ادله معتبر آن با تعلیم نقلی خود مقاطع چهارگانه را به پیروان راستین خود می‌آموزند یا با علم حضوری و شهود عینی حاصل شود که عارف شاهد به آن موفق است و خواه تلفیقی از عقل و نقل یا حضور و حصول عهده‌دار تنظیم این سفرهای چهارگانه باشد. البته پشتوانه دلیل نقلی، برهان عقلی است که منقول از انسان کامل معصوم (ع) را حجت می‌داند و پشتیبان قضایای نظری عقلی قضایای بدیهی عقلی‌اند که در پرتو بین بودن آنها قضایای نظری مبین می‌شوند، چنان‌که ممکن است پشتوانه همه یا برخی از قضایای پیچیده نظری، شهود عارفانه باشد؛ به هر تقدیر با حجت معقول و مقبول بتوان اسفار چهارگانه را با علم حصولی پیمود، چنان‌که تنظیم مطالب عمیق حکمت متعالیه بر اساس اسفار اربعه‌ای است که با قدم‌هایی برهانی طی می‌شوند، نه با رؤیت عیان، هرچند اوحدی از اهل فن چنان توفیقی داشته و دارند که مراحل چهارگانه مزبور را با کشف خارجی بیمایند. لازم مشترک وجوه یاد شده این است که جامعه با ایمان مأمور است که محیط زندگی خود را معمور کند و از رهبران الهی با دو اجتهاد یاد شده بیاموزد که مرز و بوم خویش را از هر جهت آباد نگه دارد و همواره مفاتیح حیات و کلیدهای بهتر زیستن را به همراه داشته باشد.



قانون‌شناس مستقیم که از

آن، آگاهی معصومانه دارد

انسان کامل معصوم به نام

حضرت ختمی نبوت (ص)

است که بدون واسطه یا

با واسطه فرشته امین، وحی

را از خدای واضح قانون

درمی‌یابد و هیچ کس در

وحی‌یابی تشریعی شریک یا

ظہیر او نخواهد بود،

اصل یازدهم. عقل که همانند نقل نیروی اکتشافی شرع است، چراغ روشنی است که در تشخیص صراط مستقیم و ارائه آن سهم بسزایی دارد. این مصباح پرفروغ، گذشته از مشکات و زجاجه، از روغن زیتونی افروخته می‌شود که شعاع آن برای شفاف‌سازی حوزه شریعت در حد خود پذیرفتنی است و آن افروختگی و فروغ اصیل بر اثر سرمایه الهی است که خدا در نهان انسان به ودیعت گذاشت و آن دل‌مایه‌های فطری دو قسم‌اند: یک قسم مشترک بین حکمت نظری است که از بود و نبود جهان و جهانی‌ها بحث می‌کند و حکمت عملی که از امور اعتباری بحث می‌کند و قسم دیگر مختص حکمت عملی است؛ یعنی از باید و نباید فقهی، اخلاقی و حقوقی فردی و جمعی در شئون گوناگون سخن می‌گوید. قسم اول که مشترک دو حکمت یاد شده، یعنی «بود و نبود» و «باید و نباید» است، عبارت است از امتناع جمع دو نقیض و امتناع ارتفاع دو نقیض، امتناع دور و تسلسل، امتناع اجتماع دو ضد، استحاله جمع دو مثل و مانند آن و قسم دوم که مختص حکمت عملی یعنی بنیادها و بنیادهاست عبارت است از ضرورت حُسن عدل و قبح ظلم در حد سبب تام و حسن صدق و قبح کذب در حد اقتضا که با دگرگونی علل و عواملی به نصاب علت تام می‌رسد و حسن یکی و قبح دیگری به نحو ضروری روشن می‌گردد. همان‌گونه که چراغ عقل در حکمت نظری بدون زیت آگاهی از علوم متعارفه، یعنی اولی و بدیهی، توان جهان‌بینی (جهان‌دانی) صحیح را ندارد، بدون روغن اطلاع از مبانی حسن و قبح عقلی، قدرت جهان‌داری و جهان‌آرایی را نخواهد داشت؛ زیرا منتظر دستیابی به متون نقلی است تا از راه سمع، مطالبی را فراگیرد و حسن برخی اشیا و قبح بعضی دیگر را از راه سمع حاصل می‌کند و در موارد کمبود به چیزهایی پناه می‌برد که فاقد نصاب استدلال‌اند.



- ولی امضای بنای عقلا از
- این قبیل نیست، بلکه از
- سنخ پرده‌برداری در مقام
- اثبات است، نه ثبوت؛
- یعنی با امضای بنای عملی
- آنها به وسیله انسان کامل
- معصوم (ع) کشف می‌شود
- که از راه خردمندان جامعه
- به مقصد رسیده و صراط
- مستقیم بود و مقصود از
- کشف در اینجا غیر از کشف
- در اجازه عقد فضول در برابر
- نقل آن است،

اصل دوازدهم. نظام آفرینش بر اصولی استوار است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: ۱. خدای سبحان قواعد کلی قلمرو هستی را روشن کرد؛ ۲. آفرینش و پرورش اصیل منحصرأ در اختیار خداست و هر موجودی ممکنه اصل هستی و کمال آن را از خدا دریافت می‌کند؛ ۳. خدا کیفیت پیدایش و پرورش بسیاری از موجودهای مادی همانند گیاهان، درختان، جانوران (حیوان و انسان) و نیز پدیده ابر و باران را بیان کرده است؛ ۴. خدا برخی از موجودها را طبق اراده ویژه الهی خود آفرید که راه فکری برای آنها مطرح نیست. بنابراین ساختار خلقت دو گونه سامان پذیرفت. یک قسم آن همراه با راه علمی انجام گرفت و قسم دیگر آن در صحابت اراده غیبی موجود شد. البته تمام کارهای خدا با اراده آن ذات اقدس است، ولی برای یک قسم آن

از عجز بشر نیز کاسته نمی‌شود؛ زیرا همگی بر اساس نظم الهی‌اند. و هستی‌بخشی فقط از ناحیه خداست و هرگز غیر او توان افاضه وجود به چیزی را ندارد، هر چند فاعل به معنای اعدادی و امدادی خواهد بود. البته آن نیز به فیض مبدأ هستی‌آفرین است. غرض آن است که ایجاد ظاهری مشابه آنچه در نظام خلقت است با توحید خلقت و ربوبیت هیچ منافاتی ندارد؛ یعنی خالق فقط خداست و رب نیز فقط اوست.

اما آنچه راه فکری و ذهنی ندارد نظیر معجزه فقط به قداست روح انسان کامل معصوم (ع) وابسته است که مظهر اراده الهی است و هرگز با درس و بحث و آشنایی با موضوع و محمول و نسبت، و انس با مقدمات قیاس و نتیجه حاصل نمی‌شود، و گرنه جزء علوم عادی به شمار می‌رفت و آورنده آن در ردیف نوابغ علمی محسوب می‌شد و انجام کاری مشابه کار وی در حال یا آینده مقدر دیگران بود. چنین چیزی از قلمرو اعجاز بیرون و در حوزه امور عادی قرار می‌گیرد، نه خارق عادت و خارج از آن. با این اصل روشن می‌شود که معجزه هیچ پیامبری در تمام مراحل عادی جهان از آغاز تا انجام و از صدر تا ساق و از عهد کهن تا ساحت نو، مقدر هیچ بشر عادی نبوده و نیست و نخواهد بود و فقط پیامبر دیگر که از چنان قداست روحی برخوردار است و مانند پیامبر قبل خلیفه خاص و مظهر اسمی از اسمای حسناست اوست به اذن خدا توان انجام مشابه آن کار را دارد.

اصل سیزدهم. جهان از منظر مسافر متمدن و متدین که در مرحله سفر چهارم است لبریز از حیات است و هیچ موجود مرده و بی‌روحی در آن نیست. او (مسافر مرحله چهارم) نه تنها به زبان هفتاد ملت آگاه است و نه تنها از فرهنگ

می‌توان راه علمی بیان کرد و برای قسم دیگر آن راه علمی جهت تبیین وجود ندارد. قبل از توجیه کامل این دو قسم می‌توان برای تقریب به ذهن مثالی را ارائه کرد و آن اینکه: علم دو قسم است: حصولی (مفهومی) و حضوری (عینی). راه علم حصولی برای نقل و انتقال ذهنی آماده است و راه علم حضوری چنین ظرفیتی را ندارد، بلکه هر کس باید خودش با موجود خارجی پیوند شهودی برقرار کند. مدیریت خارجی و تأثیر در اشیای عینی نیز دو قسم است: ۱. از راه علم به مبادی، ابزار، شرایط، موانع و مانند آن؛ ۲. از راه اراده شکست‌ناپذیر. راه نخست، تعلیم و تعلم پذیر است و راه دوم برتر از صلوح فکری و نقل و انتقال عادی است. همین راه دوم گاهی مخصوص صنف خاص است که هیچ فرد عادی به آن دسترسی ندارد؛ مانند معجزه که گذشته از ارادی بودن و نزهت از راه فکری و علم حصولی فقط به قداست روح ولی خدا مرتبط است و هیچ فرد عادی توان انجام دادن مشابه آن را ندارد. برخی از آنچه خدا در نظام هستی از راه علم و تدبیر ایجاد کرد قابل تعلم انسان محقق و متحقق است و او می‌تواند مشابه آن را با رهنمود تعبیرهای دینی انجام دهد و ایجاد ظاهری هیچ یک از امور یادشده منافی توحید ربوبی نیست؛ زیرا تمام مواد لازم را خدا آفرید و هوش فراگیری روابط موضوع و محمول را خدا داد. ظرفیت دریافت مطالب علمی و ظرافت به‌کارگیری قواعد آن را آفریدگار انسان و جهان عطا کرد. شرایط زمان و زمین و هوا و فضا را پروردگار مهیا کرد. در چنین شرایطی اگر سخن از مشابه‌سازی سلول‌های بنیادین در انسان یا پرورش گل و گیاه، درخت و میوه و مانند آن در غیر فصل و در محدوده گلخانه‌ها مثلاً به میان آید، هیچ‌گاه از قدرت خدا نمی‌کاهد، چنان‌که

متنوع مرغان باخبر است و همراه ترنم «عَلِمْنَا مِنْطِقَ الطَّيْرِ»^{۱۳} بر لب دارد، بلکه به آداب و رسوم گیاهان و جمادات آشنا و نوای دلپذیر تسبیح و تحمید آنها را می‌شنود و می‌فهمد و حالت ویژه خضوع و سجود آنها در ساحت قدس ربوبی را مشاهده می‌کند و کیفیت انقیاد و اطاعت آنها را از پروردگار خود می‌بیند؛ از این رو برای همه آنها حرمت ویژه قائل است و هیچ موجودی را ناروا به کار نمی‌گیرد و هیچ چیز را نکوهش نمی‌کند و برای همه احترام ویژه قائل است و هرگز زشتی و زیبایی اشخاص و اشیا را بر مدار حسن و قبح انسان نمی‌سنجد و خود یا دیگر افراد بشر را ترازوی سنجش نقص و کمال همه موجودات نمی‌داند. آنچه از حضرت ختمی نبوت (ص) در این باره رسیده که برای تمام لوازم منزل خود شناسنامه ویژه و نام مخصوص قرار می‌داد از همین بینش خاص سفر چهارم آن حضرت (ص) بود، بنابراین پیام کتاب مفاتیح‌الحیات تنها گشودن راه زندگی متمدنانه و متدینانه بشر نیست، بلکه باز کردن راز مهر شده کیفیت زندگی هر چیزی است که از هستی سهمی دارد، هر چند ظاهراً جامد و خاموش یا نامی بالنده بدون ادراک و همی و خیالی باشد؛ زیرا حقیقت هستی، بسیط و مشکک است و چنین حقیقتی دارای همه کمال‌ها بوده و همه آن کمال‌ها عین ذات اویند و هر جا او حضور داشته باشد تمام آن کمال‌ها حضور دارند و به اندازه همان درجه خاص هستی، نه بیش از آن، محقق خواهند بود و چون حیات و علم در متن حقیقت هستی حضور دارند و عین آنند، عین همان حقیقت مشکک خواهند بود و هیچ ترکیبی در آن راه ندارد، بنابراین در هر وجودی سهمی از حیات و علم یافت می‌شود و لوازم آن، یعنی تسبیح و تحمید هستی بخش و حیات‌آفرین، محرز است. کتابی که پیش‌رو

دارید (مفاتیح‌الحیات) یادآور حیات صدر و ساق جهان هستی است و چیزی به نام مرگ در آن یافت نمی‌شود و اگر رخداد ناملامی را مردن می‌گویند به لحاظ فراق محدود است، وگرنه هر موجودی در راه رسیدن به مقصد است. البته هجرت، رهایی از یک حد و رسیدن به حد دیگر را دربردارد و عنوان مردن راجع به ترک منقول‌عنه است، وگرنه نسبت به خود حرکت و ادامه سیر و نیز به لحاظ منقول‌الیه، میلاد و حیات تازه محسوب می‌شود و چون همگی و همگان در سیر و سیورورت‌اند چیزی به نام مردن مطرح نیست، چنان‌که چیز مرده‌ای در جهان یافت نمی‌شود، مگر از منظر نسبت‌سنجی، و اگر جهان آینده با عنوان «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^{۱۴} ستوده شد به لحاظ برتری حیات آن بر حیات دنیا است، وگرنه در دنیا نیز در درون هر خزانی بهاری هست و در نهان هر مرگی زندگی‌ای نهادینه شده است. با رهنمودهای این کتاب می‌توان از «کوشش برای زنده شدن و زنده ماندن» هجرت کرد و به «جوشش برای مشاهده زندگی همه موجودات» رسید:

فرقی میان عابد و عارف نهاده‌اند این خوش به عشق کار بود و آن به کار عشق^{۱۵}
نشان زنده بودن اشیا و دوام هستی آنها در جهان آینده را می‌توان از شهادت زمین و بسیاری از لوازم زندگی انسان در معاد استنباط کرد؛ زیرا اگر امور یادشده، امروز سهمی از اطلاع نداشته باشند چگونه فردا در محکمه عدل الهی شهادت می‌دهند؟

اصل چهاردهم. استقلال اقتصادی همانند استقلال فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی از عناصر محوری تمدنی است که هویت خود را در تدبیر الهی می‌داند، و رسیدن به چنین هدف

والایی در شناخت سرمایه‌های اصلی یک ملت و مملکت از یک سو و تبدیل آن به سرمایه دیگر - که بهره‌وری از آن بهتر است - از سوی دیگر و پرهیز از هزینه کردن سرمایه برای لوازم روزانه کشور از سوی سوم و تولید صورت‌های متنوع از مواد اولی خلقت و بی‌نیازی اقتصادی از اقوام و ملل دیگر با قناعت در مصرف از سوی چهارم خواهد بود. البته وابستگی یک‌جانبه لوازم تلخی را در پی دارد؛ لیکن ارتباط متقابل و پیوند متماثل اقتصادی محذوری نخواهد داشت. قرآن کریم که جامعه بشری را به تدبیر در آیات فرا می‌خواند، مقصودش تنها مباحث کلامی و فلسفی نیست که از بررسی نظم موجود در ساختار آفرینش، به وجود خالق پی برده شود، بلکه همه جوانب علمی و عملی آن منظور است؛ به طوری که با ارزیابی صلاحیت مواد اولی برای نوآوری صورت‌های بدیع و هماهنگ با رفع نیازهای گونه‌گون فردی و جمعی بشر مناسب باشد. آنچه استفاده این‌گونه از مطالب قرآن را ترغیب می‌کند آیات تسخیر نظام سپهری برای انسان است؛ زیرا استنباط معارف فلسفی و کلامی از آیات قرآن و پیاده کردن مطالب آن با بررسی‌های جهان خارج، محتاج تسخیر آسمان و زمین برای انسان نیست. آنچه جریان مسخر بودن نظام کیهانی را توجیه می‌کند لزوم بهره‌وری بشر از منابع و استفاده از منافع عناصر اصلی مخلوقات است. نموداری از حکمت تسخیر را می‌توان در آیه «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأْمُسُوا فِي مَنَاقِبِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ»^{۱۶} مشاهده کرد، زیرا هستی زمین و نظم ریاضی و نجومی و هیوی آن با کرات دیگر کیفیت حرکت منظوم آن به دور آفتاب، همگی شواهد عقلی بر وجود آفریننده حکیم و ناظم مدیر و مدبرند؛ خواه کره زمین نسبت به انسان

ذلول باشد یا جموح. اما خضوع و آرامش آن برای انسان، به طوری که وی بتواند بر دوش آن مسلط گردد (که سلطه بردوش چیزی نشانه کمال ذلول و خاضع بودن آن شیء است) مطلبی است جدا. راجع به جریان نوآوری در تولید همراه با یاد معاد. که توزیع عادلانه و مصرف عادلانه از لوازم آن است. باید گفت: هرگز خدای حکیم کره خاک را گوی چوگان بازیگران قرار نداده و نمی‌دهد، بلکه هدف در آن، میدان بالندگی اقتصادی و ماندن آن است.

اصل پانزدهم. التزام به عناصر سه‌گانه جهان‌دانی، جهان‌داری و جهان‌آرایی مقدر مسافر در مرحله چهارم یعنی سفر از خلق به سوی خلق با حق است. چنین مهاجر توانایی مقتدرانه به تفسیر نظام خلقت پرداخته، به تمام نیازهای آن پاسخ‌تدبیری می‌دهد و هم حاجت‌های فردی و جمعی جامعه را با مدیریت صحیح با بهره‌وری درست از آن برطرف خواهد کرد و در هیچ کاری صحبت حق را فراموش نمی‌کند؛ به طوری که هم بستن زانوی شتر را قرین توکل می‌داند و هم گشودن آن را بعد از بستن؛ یعنی تمام امور راجع به قبض و بسط، جذب و دفع، فراز و فرود، قهر و مهر و سرانجام تولی و تبری با هر شیء یا شخص را در پرتو یاد حق در دل و نام او بر لب انجام می‌دهد. نموداری از این هماوایی کوشش طبیعی با گرایش الهی را می‌توان در آثار قلمی برخی از فقیهان مشاهده کرد؛ قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی (ره) (م. ۴۸۱ ق. ۱). رساله‌ای با عنوان کتاب الطب و الاستشفاء بالبر و فعل الخیر تألیف کرده است که در آن از حضرت رسول (ص) چنین نقل می‌کند: «تَدَاوُوا فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً أَنْزَلَ مَعَهُ إِلَّا السَّامَ يَعْنِي الْمَوْتَ فَإِنَّهُ لَا دَوَاءَ لَهُ»^{۱۷}. آنگاه استفاده از برخی میوه‌ها

و گیاهان و مانند آن را همراه با برخی دعاها ی مأثور یاد کرده است.^{۱۸} همان گونه که میان تأثیر دارو و دعا هماهنگی است، میان ارتکاب گناه جدید و ابتلا به بیماری تازه و بی سابقه ارتباطی است که حدیث مأثور از حضرت ثامن الحجج (ع) بیانگر آن است: «كُلَّمَا أَحَدَّثَ الْعِبَادُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحَدَّثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ».^{۱۹} چون اصل تعامل متقابل رخدادهای نظام خلقت با اعمال و اخلاق مردم و نیز تأثیر عقاید، اوصاف و اعمال جامعه در پیدایش بعضی از حوادث و بلایای طبیعی قبلاً بیان شد، نیازی به تشریح محتوای حدیث شریف رضوی نیست.

از خدای سبحان مسئلت می شود که توفیق سلوک اسفار چهارگانه به ویژه سفر چهارم را به امت اسلامی عطا فرماید تا در متن حیات با دین زندگی کنند. ■

پاورقی

۲. سالک در مسیر الی الله باید مراحل را ببیماید، نخستین مرحله آن، شناختن و باور کردن خداست که «سفر من الخلق الی الحق» نامیده می شود. مرحله دوم، سیر در اسمای حسنا و صفات علیای حق تعالی و یگانگی این اسما و صفات با یکدیگر و پا ذات است که به آن «سفر من الحق الی الحق بالحق» می گویند. مرحله سوم «سفر من الحق الی الخلق» است که سالک در مرحله دوم با عروج از کارگاه تکلیف به بارگاه تشریف و رسیدن به اوج کمال بالندگی، به مرحله سوم راه می یابد و بارقه های امید و عفو و بخشش را به عنوان بهترین رهاورد به همراه می آورد و مایه تعامل بیشتر زمینی ها با آسمانی ها می شود. مرحله چهارم «سفر من الخلق الی الخلق بالحق» است که عبارت متن به آن اشاره دارد.

۳. الفصول المختاره، ص ۷۹؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۹۵۱.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۵. انعام: ۱۲۱؛ «قطعاً شیطاين (با رمز و اشاره) بر افکار دوستانشان وحی و القا می کنند که با شما مجادله کنند».

۶. شوری: ۳۲؛ «من بر ابلاغ رسالتم هیچ مزدی جز پیوند ناگسستنی با خویشاينم از شما نمی خواهم».

۷. توبه: ۲۱؛ «با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست».

۸. یوسف: ۴۰.

۹. هود: ۱۶؛ «اوست که شما را از زمین پدید آورده و از شما خواسته است که در آن آبادانی کنید. پس آمرزش گناهانتان را از او بخواهید. سپس با انجام کارهای شایسته به سوی او بازگردید که پروردگار من نزدیک است و دعاها را اجابت می کند».

۱۰. وسائل الشیعه، ج ۷۲، ص ۱۶-۲۶.

۱۱. همان؛ «برماست که پایه ها و اصول را به شما القا کنیم و بر شماست که براساس آن اصول، فروع و مواد را استنباط کنید».

۱۲. ثواب الاعمال، ص ۲۳۱؛ «هر بنده خدا که راه و رسم هدایت گری را بنیان نهد، پاداش عامل به آن را دارد؛ بی آنکه از اجر دیگران کاسته شود. و هر که راه و رسم گمراه کننده ای را پایه گذاشت، در کيفر و پیامد عمل به آن شریک است؛ بی آنکه از کيفر دیگران کاسته شود».

۱۳. نمل: ۶۱.

۱۴. عنکبوت: ۴۶.

۱۵. دیوان عبدالرحمان جامی، ص ۵۲۰.

۱۶. ملک: ۵۱.

۱۷. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۱؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۷.

۱۸. شرح المذهب، ج ۲، ص ۶۱۸-۶۲۸.

۱۹. «هرگاه مردم گناه تازه ای مرتکب شوند که در گذشته انجام نمی دادند، خدا آنان را به گرفتاری تازه و بی سابقه مبتلا کند».

(کافی، ج ۲، ص ۵۷۲).